

داستان ایرانی ۱

آتش در آذرشهر

کتاب «آتش در آذرشهر» به قلم محمدرضا اصلانی، درباره زندگی شهید محراب سیداسدالله مدنی است که در قالب داستان مراحل مختلف خواننده روایت می‌کند. در زندگی شهید مدنی را برای خردره وایت‌هایی وجود دارد که عمده آنها درباره زندگی آفر است که برای ساواک خبرچینی می‌کنند. این آفر در بازار صاحب حجره هستند و با یکدیگر همکار و آشنا هستند. با این حال نمی‌دانند در حال چه فعالیتی هستند و سرانجام این فعالیت‌ها که برای ساواک می‌کنند چه خواهد شد. در نهایت این دو شخصیت متوجه می‌شوند نتیجه اقدام‌هایی که انجام داده‌اند چه شده است. در یک نگاه کلی، دو دسته شخصیت در این رمان حضور دارند. یک دسته شخصیت‌های واقعی هستند که برای اسم بردن از آنها از نام مستعار استفاده شده است، مثل رئیس اداره‌های ساواک در مراکز استان‌های مختلف. یک دسته دیگر افرادی هستند که نام واقعی آنها ذکر شده است. در کنار شخصیت شهیدمدنی که محور اصلی داستان است، به موضوعات مهم دیگری هم پرداخته شده است. از جمله به روابط اجتماعی مردم آذرشهر و اعتقادات مذهبی و پیوندهای اجتماعی در این شهر اشاره شده است. خواننده کتاب در کنار مطالعه زندگی شهیدمدنی شناختی از فضای شهر آذرشهر، جغرافیای این شهر و مفاخرش به‌دست می‌آورد. خواننده همچنین به‌دلیل اینکه شهیدمدنی دورانی را در تبعید سپری کرده بود، از مفاخر مناطق تبعید هم اطلاعاتی به‌دست می‌آورد. کتاب «آتش در آذرشهر» نوشته محمدرضا اصلانی در ۱۷۶صفحه از سوی انتشارات سوره مهر در تهران چاپ و منتشر شده است.

داستان ایرانی ۲

رستاخیز عاشقی

کتاب «رستاخیز عاشقی» نوشته محمد سرشار، مضمونی عاشقانه و اجتماعی دارد و از سوی انتشارات کتابستان معرفت چاپ و منتشر شده است. شخصیت‌های اصلی داستان، یحیی و آمنه در کنار زندگی عاشقانه به مبارزه راه رسیدن به آرمان‌هایشان، مشغولند. محمد سرشار در کتاب رستاخیز عاشقی، داستان عشق قوی بین یک طبع جوان به‌نام یحیی و همسرش آمنه را نوشته است. یحیی درگیر ماجرای می‌شود که عشق او و همسرش و همچنین تلاش‌هایشان برای مبارزه کردن برای رسیدن به اهدافشان را پررنگ می‌کند. داستان رستاخیز عاشقی از این قرات است که مرد مرده‌یاری برای پروژه ساخت یک مرکز خرید باید زمین‌های روستاییان را بگیرد و برای رسیدن به هدفش، ظلم زیادی به زمین‌داران و ساکنان آنجا وارد می‌کند. روستاییان می‌خواهند که حششان را از طریق قانونی بگیرند و به همین دلیل دست به دامن مسئولان می‌شوند اما از آنجا که آنها نیز از این پروژه سود می‌برند، کسی کمکی به آنها نمی‌کند. تلاش‌های یحیی و پار این مبارزه که بر دوش آمنه است، محور اصلی داستان رستاخیز عاشقی است. در یحیی از کتاب رستاخیز عاشقی می‌خوانیم: «ستوار اصغر شریفی کتاب‌های فرستاده‌شده از سوی آمنه را به یحیا داد و گفت: حالتان خوب نیست اشخیخ؟ چهره یحیا در هم کشیده شده بود.»

رمان ایرانی

تیمان

کتاب «تیمان» نوشته هایده رحیمی، داستان ۲پسر جوان ۳۰ساله است که از شهری دور در کردستان برای کار به تهران می‌آیند. آنها در شهر کوچک خود به جایی نرسیده‌اند و دست به هر کاری می‌زنند جوابی نمی‌گیرند. خانواده‌های این‌دو از نظر اقتصادی بسیار فقیر هستند.

آنها می‌خواهند دست به کاری بزنند تا تغییری در زندگی‌شان ایجاد شود. شغلی به این دو پسر پیشنهاد می‌شود که عجیب است. باید در تراس برخی مستقر شوند و ویلای روبه‌روی آن برج را زیر نظر داشته باشند تا برای شخص ناشناسی که نمی‌دانند چه‌چسب هست گزارش آن ویلارا بنویسند. در ازای گزارش پول زیادی هم می‌گیرند. منتها داستان که جلو می‌رود بین این دو رفیق مشکلاتی پیش می‌آید. کتاب تیمان به لحاظ فرم داستان مانند گزارش روایت می‌شود. در این فرم، داستان در خلال گزارش و نامه‌نگاری روایت می‌شود. در حقیقت کتاب دو راوی به نام‌های اشکان و سوران دارد که هر کدام شخصیت‌های متفاوتی دارند و از زاویه دید خود گزارش می‌نویسند درحالی‌که سوژه واحد است. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «مادر در عوض می‌گفت همه شغل‌ها چند ماه اولت سخت است و باید دوام بیاوریم. اما خودش هم ماه چهارم متوجه شد دوام آوردنی در کار نیست! اجاره را با کمک مادر من و پدر اشکان هر جوری بود جور می‌کردیم اما باز تو ی خرج‌های دیگر کافه می‌ماندی. ماه پنجم تسلیم شدیم و کافه یومون را واگذار کردیم به مردی که آنجا را تبدیل به گیم‌نت کرد و کلی کارش گرفت. من و اشکان ماندیم و وامی که بایست پس می‌دادیم.»

فرهنگ



فانتزی قمر در عقرب

نگاهی به مجموعه «روزی روزگاری مریخ»

وارد می‌شود و نظم زندگی آنها را به هم می‌ریزد. در واقع حضور یک فرد غریبه در فضای جدید و اثرگذاری‌اش، از کلیشه‌های ثابت سینمایی وسترن است که این وضعیت را در مجموعه‌های تاجان می‌شهرها از نام‌های شهرهای استان‌های چهارم و پنجم به‌کار می‌برد- و البته معمولاً جواب نمی‌داده - در مریخ به‌کار می‌گیرد. در این مجموعه اشاره‌های مستقیمی به برخی مسائل که بشر این روزها با آن مواجه هست، می‌شود. مثلاً ماجرای کرونا که به شکل بیروسی نشان داده می‌شود که قرار است آینده نسل بشر را از بین ببرد و یک روایت از آینده به مریخ می‌آید تا ابتدا باعث آن را که یک سوک مریخ است، از بین ببرد. او پس از موفقیت در مأموریتش به آینده بازمی‌گردد که در آنجا به او گفته می‌شود به‌دلیل انفجار جمعیت لازم است فقط سوک‌تزر از بین ببرد تا تعدادی از موجودات در آینده بمیرند چون سوک موجودی است تک‌ممسرا و البته یکی دو بار دیگر او در بین حال و آینده در حال رفت‌وآمد و انجام مأموریت است که در نهایت بهره او خرید زمین‌هایی بایر و به‌درختسور و بدون خریدار در زمان حال است که در آینده رونق خواهد گرفت و او اثر و تمند می‌کند.

یکی از شوخی‌های قاسم‌خانی در این اثر با تورم است. چیزی که مریخ‌وندها از آن اطلاع ندارند اما ناصر را که با تورم فلسفه‌ای و نانبه‌ای در روزگار خود مواجه بوده بسیار شگفت‌زده می‌کند. قاسم‌خانی که عبادت دارد در بیشتر آوازش واژه‌های جدید بسازد یا با کلمه‌ها و واژه‌های بهترین انتخاب‌ها با توجه به ویژگی‌های ظاهری و رفتاری خود هستند، با وجود اینکه تصور می‌شود عبدالله روا‌انگار مستقیم‌از استودیوی برنامه ویدئو چک به لو‌کیشن روزی روزگاری آمده است!

با وجود اینکه توقع بیشتری از قاسم‌خانی و چگینی می‌رفت و با وجود تکراری بودن برخی از شوخی‌ها و سوزها و با اینکه برخی قسمت‌ها را حتی می‌شود جایه‌جا دید چون داستان‌هایی مجزا هستند، در مجموع بسا مجموعه‌ای سرگرم‌کننده و دوست‌داشتنی مواجه هستیم که از تماشایش شیمان نخواهد شد.

و برای «مارمولک» سیمرخ بلورین بهترین فیلمنامه را از جشنواره فیلم فجر در یافت کرد. او در ادامه طرح و سرپرست نویسندگان چند مجموعه مشهور تلویزیونی شد و «خوب، بد، جلف» را به‌عنوان نخستین اثر سینمایی‌اش کارگردانی کرد. قاسم‌خانی همچنین به‌عنوان بازیگر هم در چند فیلم سینمایی حضور داشته که مهم‌ترین‌های‌شان «عاشقانه»، «پن‌تیزبوزرگ» و «طبقه حساس» هستند.

محسن چگینی را پیشتر به‌عنوان تهیه‌کننده مجموعه‌های تلویزیونی می‌شناسیم؛ با اینکه کارگردانی و تدوین خوانده است. او در دهه ۱۳۷۰ دو فیلم کوتاه در مرکز انجمن سینمای جوان اراک کارگردانی کرد و در ادامه به‌عنوان کارگردان به سینمای پیوست. او در سال‌های ۱۳۷۷ و ۷۸ دو فیلم بلند «خاک پشته» و «عروسکی برای الدوز» را ساخت که توانست لوح افتخار هفتمین جشنواره فیلم دفاع مقدس را در یافت کند. چگینی در ادامه به‌عنوان تهیه‌کننده به تلویزیون پیوست و چند همکاری مشترک با قاسم‌خانی داشت. در نهایت این همکاری‌ها منجر به ساخت خوب، بد، جلف و موفقیت این فیلم در جشنواره فجر و اگران عمومی شد. چگینی و قاسم‌خانی سپس «خوب، بد، جلف: از نش سری» را - به‌عنوان تهیه‌کننده و کارگردان - ساختند و ادامه این اثر - در شبکه نمایش خانگی - با نام «خوب، بد، جلف: رادیوکتیو» با طراحی و سرپرستی نویسندگان قاسم‌خانی و کارگردانی چگینی عرضه شد. حالا این دو، مجموعه دیگری به نام «روزی روزگاری مریخ» را به‌صورت مشترک کارگردانی کرده‌اند که قاسم‌خانی علاوه بر این، طرح و سرپرست نویسندگاناش است و چگینی تهیه‌کننده‌اش.



سریال جواد موسوی

هستند. ناصر توسط دکتری عجیب‌وغریب به خواب مصنوعی می‌رود و ۳۷۰سال بعد برای لونا - بانوی زمینی / مریخی و از نوادگانش - در مریخ پُست می‌شود! قاسم‌خانی پیش از این در مجموعه تلویزیونی «مسافران» (رامبد جوان) تعدادی آدم فضایی را به زمین آورده بود. آنها که به‌دنبال حمله به سیاره زمین بودند و در ابتدا زمینی‌ها را موجوداتی خطرناک می‌پنداشتند. در کنار زمینی‌ها شروع به زندگی می‌کنند و با رمز و رموز آنها آشنا می‌شوند و در انتها به‌دنبال جلوگیری از حمله هم‌سیاره‌ای‌های خود به زمین هستند. حالا قاسم‌خانی، در اقدامی برعکس، فرد زمینی مستأصلی را به فضا می‌فرستد - آن هم به آینده و ۲۷۰سال بعد - تا او در کنار فضایی‌ها به زندگی بپردازد.

کارنامه قاسم‌خانی نشانگر این است که او فضاهای فانتزی را دوست دارد و با اینکه تماشاگر با موقعیت غیرواقعی روبه‌رو است اما افراد را در این موقعیت باور می‌کند و با داستان‌هایش همرا می‌شود. «کمربندها را ببندیم» که در مورد یک فرودگاه خصوصی در ایران بود - چیزی که در ایران وجود ندارد - «شب‌های برره» و رفتن فردی شهری و مشخص به روستایی بدوی در ناکجاآباد با مناسبک عجیب‌وغریب را شامل می‌شد، مسافران که در بالا مختصری شرحش رفت و طبقه حساس که بخشی از آن در برزخ می‌گذرد، از جمله علاقه‌مندی‌های قاسم‌خانی به این فضاهای فانتزی و تاحدی غیرواقعی هستند. می‌شود گفت تمام قصه‌ها در سینما و تلویزیون تعریف شده‌اند و چاره‌ای جز تکرار آنها نیست اما می‌توان ایسن قصه‌ها را به فضاهای جدید و حتی عجیب برد و از نو تعریف‌شان کرد؛ کاری که قاسم‌خانی و چگینی همسراه با گروه نویسندگان‌شان انجام داده‌اند. شاید طراحی صحنه و جلوه‌های بصری روزگاری مریخ در حد سریال‌ها و فیلم‌های روزی که ببیندگان ایرانی می‌بینند نباشد - که نیست - اما در حد مقذور زحمات زیادی برای خلق این فضاها کشیده شد که نباید از آنها چشم‌پوشی کرد.

مهم‌ترین نکته اینجاست که با وجود اینکه ماجرا به حدود ۳۷۰سال آینده رفته اما بسیاری از ارتباطات و روابط انسان‌ها به سال‌ها قبل برگشته است البته با یک تفاوت عمده: در مریخ این مردان هستند که به آنها به‌عنوان جنسیت دوم نگاه می‌شود. در یکی از قسمت‌ها بانویی، به مردی که قصد شرکت در انتخابات شورای شهر را دارد،

کارنامه قاسم‌خانی و چگینی



همه‌شهری

شهرنوست

علیرضا محمودی

سید خندان؛ تنگه وحشت

توقفگاه‌ها همیشه در مفصل ۲جاده بنا می‌شدند تا بتوانند به مسافران بیشتری سرویس بدهند. اکنون بزرگراه رسالت در مسیر اتصال شرق به غرب و بالعکس و خیابان شریعتی از جنوب به شمال به سیدخندان می‌رسد. مسافران درون شهری در این توقفگاه وسایل نقلیه خود را تعویض و حرکت در مسیر تازه‌ای را آغاز می‌کنند. مهم‌ترین چیزی که در یک چشم‌انداز سطحی از یک توقفگاه در ذهن می‌ماند، بی‌نظمی و به‌هم‌ریختگی است. همیشه عده‌ای می‌آیند و می‌روند. کسی حواس‌اش به آدم‌های پیرامون نیست. همه حواس‌شان به پارونبندیل خودشان است و به وسیله‌ای که با آن سفر می‌کنند تاجانمانند. مناظر و ویژگی‌های اطراف توقفگاه‌ها همیشه با بی‌مهری مسافران و بی‌توجهی کسبه به‌آهستگی به مرور زمان از بین می‌رود و آرام‌آرام به چیز دیگری تبدیل می‌شود. توقفگاه میان‌راهی اصولاً باید کثیف باشد. باید به سلامت خوردنی و نوشیدنی‌هایش شک کرد. همه چیز در هول‌وولای رفتن از میندا و رسیدن به مقصد معنی می‌شود. در این میان توقفگاه فرسوده و ساییده تغییر شکل می‌دهد. تا اینکه روزی فرامی‌رسد که دیگر مسافران با غرولند از ساریان و راننده می‌خواهند که کاروان و ماشین‌رادر آن توقفگاه متوقف نکند. بی‌شک با از دست رفتن آن توقفگاه، توقفگاه‌های دیگری ایجاد خواهد شد که هنوز بکر است و هنوز برای از بین رفتن نیازمند زمان و عبور و مرور است.

سیدخندان در طول چند سال اخیر همچنان یک توقفگاه موقت باقی مانده است و چیزی به این ویژگی‌اش کم یا اضافه نشده. در دهه ۵۰، باتماقلیچ، از امرای ارتش در گوشه‌ای از این منطقه هتلی احداث کرد با نام هتل بین‌المللی تهران. این هتل در سال‌های جنگ تحمیلی به اقامتگاه موقت مهاجران جنگ تبدیل شد. با انتقال مهاجران این ساختمان به دومین ساختمان فرسوده‌بزرگ تهران تبدیل شد که در مشکلات موجود بین مؤسسات ذی‌نفع در آن تا همین چند سال پیش بدون استفاده باقی مانده بود تا اینکه شهرداری تهران تخریب این ساختمان را برای ساماندهی بارانداز مسافره‌های شخصی این منطقه آغاز کرد. در سال‌های میانی دهه ۷۰اتفاق مهمی در بافت شهری منطقه سیدخندان افتاد که آن راهم می‌توان در ادامه ذات توقفگاهی سیدخندان بررسی کرد. یکی از مدیران باهوش مؤسسات آموزشی کنکور با اجرای چند شرکت تبلیغاتی، نگرش عمومی به مؤسسات کنکور را تغییر داد و این مؤسسه آموزش برای کنکور را از برگزاری چند کلاس تقویتی به سیستمی برای همراهی با دانش‌آموزان نگران برای عبور از کنکور تبدیل کرد. کنکور به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گذرگاه‌های زندگی نزد جوانان ایرانی، همیشه موجب نگرانی خانواده‌ها می‌شود. در این میان این مؤسسه با انواع شگردها، روش‌ها، انتشار کتاب‌ها، برگزاری دوره‌های آموزشی و… بیشتر روی روانشناسی اجتماعی ترس از کنکور کار کرد و موفق شد. استقبال از دکت موسسه آموزشی، دیگر مؤسسات راهم به صرافت انداخت که از قافله عقب‌نمانند. دفتر مرکزی مؤسسه موفق اول در سیدخندان است و دیگر مؤسسات هم که می‌دانستند آن مؤسسه فقط می‌تواند بخشی از دانش‌آموزان را ثبت‌نام کند، برای جذب باقی شاگردان دفاتر خود در حوالی سیدخندان افتتاح کردند و در طول ۵سال سیدخندان به بورس مؤسسات آموزشی کنکور تبدیل شد. حجم مسافرت‌های شهری به این منطقه که آستن بزرگاری کلاس‌های کمک آموزشی‌شده بود، یکباره افزایش یافت. در بطن این بازار شکل گرفته می‌توان به این نکته رسید که کنکور یک توقفگاه جانکاه است. همه می‌خواهند فقط یکبار این منزلگاه مسافرش را تجربه کنند. همه می‌خواهند زود از پشت کنکور ماندن خلاص شوند و بروند دنبال کار و زندگی‌شان در دانشگاه و مهندسی و دکتور شدن؛ شکل‌گیری کنکور در کنکور در دهه ۵۰که از جوانی، نشانی می‌داد که تنها از روی زندگی‌اش دکتور شدن بود تا مأمربیمارش را املاوا کند. تنها تماع علی‌در این داستان علم‌پسند کنکور بود. علی‌آفتدر پشت کنکور ماندن نامعروف شده به علی‌کنکوری. کسی نمی‌داند که آیا واقعاًکسی به این نام و شهرت وجود داشته است یا نه اما همین داستان سرایی و افسانه‌تراشی نشان می‌دهد که نگرش عمومی به کنکور چیست. در این میان انتخاب سیدخندان برای عبور از توقفگاه کنکور شاید در ناخودآگاه شهری که افسانه‌علی‌کنکوری را ساخته، خیلی دور از ذهن نباشد. سیدخندان در تهران امروز یک تنگه وحشت تمام‌عیار است.

در همه شهرهای بزرگ دنیا جاهایی مثل سیدخندان وجود دارد؛ نقاطی که مفصل شهر محسوب می‌شوند. محلی برای تغییر مسیر ایامه سفرهای درون‌شهری شهروندان. این امکان در مدیریت کلاتشهرها به‌عنوان نقاط حساس و داغ بیشتر موردتوجه قرارمی‌گیرد؛ چرا که همه‌روزه جمعیت بالایی از اهالی شهر از آن عبور می‌کنند. مردم همیشه با اضطراب از دست‌رفتنی زمان و دیر رسیدن به محل کار و زندگی به این فواصل شهری می‌رسند. شلوغی ناخوسته و ازدحام شهروندان در ساعات اولیه و پایانی ساعت کار روزانه، این مناطق شهری را برای مدیران به مناطق حساسی تبدیل می‌کند. مدیران کلاتشهرها همیشه با اعمال روش‌ها و سلایق مشخص سعی می‌کنند که از محیط و فضای فواصل شهری در ایجاد آرامش و انتشار امید در میان شهروندان استفاده کنند. تابلوهای فراوان راهنما، استفاده فراوان از ساعت، استفاده از رنگ‌های شاد، نظم‌یافتاد و سرویس‌های شری حمل‌ونقل و کاستن از دخالت‌های شخصی و فردی در محیط ازجمله روش‌هایی‌است که مدیران در فواصل شهری به‌کار می‌برند تا از وحشت ناخوسته موجود در بین شهروندان، هنگام عبور از این مناطق بکاهند. به‌نظر می‌رسد که اوج ساماندهی حمل‌ونقل شهری را باید در این فواصل دید و نهایت‌دانش مدیران شهری را در مدیریت شهر، در این مکان‌ها مورد‌ارزیایی قرار داد. سیدخندان را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فواصل شهر تهران، نه سلیقه مدیران شهری که سلیقه کارت‌پخش‌کن‌های مؤسسات کنکور و دادزن‌های مسیر مسافرکش‌ها شکل می‌دهند. آلودگی صوتی که با توجه به مسقف بودن محیط دوربرابر می‌شود، سسمفونی‌ای از وحشت و اضطراب را در این منطقه ایجاد می‌کند. هر مسیری یک دادزن دارد. هر مدیری یک صف نامنظم، رسیدن به هر مقصدی با تنش آغاز می‌شود. از سوی دیگر کارت‌پخش‌کن‌ها و دادزن‌ها به‌خاطر ویژگی‌های حرفه‌ای‌شان علاقه فراوانی به حفظ محیط کار و تولید انواع آلودگی‌ها دارند. شهروندان تا پیشان به محوطه زیرپل می‌رسد، گوش و دماغشان با دود و صدا مورد تهاجم قرار می‌گیرد. رنگ‌های رایج دلگیر که به ستون‌های سیمانی خورده‌است و شتاب هنگامی برای عبور بل سیدخندان راه تنگه وحشت شرق به غرب پایتخت تبدیل کرده است. هر روز جمعیت کثیری از تهرانی‌ها از پل سیدخندان عبور می‌کنند؛ برخی با خودروه‌های شخصی و برخی با خودروه‌های عمومی و همه در حالی از سیدخندان می‌گذرند که کمتر علاقه‌ای برای توقف در جایی دارند که ناشی یادآور آرامشی متبرک است. کنایه نیست، واقعیت است. آ تاکنون تابلویی در آن حوالی دیده‌اید که به رهگذران بگوید به سیدخندان رسیده‌اند؟